

**درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری**

**14011102**

**موضوع**: استصحاب حکم مخصص /تنبیهات /استصحاب

**خلاصه مباحث گذشته:**

بحث در این بود که وقتی عامی استمرار زمانی دارد و نسبت به یک فردش در یک زمان خاصی، تخصیص رخ دهد نسبت به حکم ما بعد از زمان متیقن الخروج باید به عموم ازمانی عام تمسک شود یا به استصحاب حکم خاص؟

در جلسات گذشته به بررسی جزئیات عبارات مرحوم شیخ و محقق خراسانی در کتب مختلفشان پرداخته و این عبارات را با یکدیگر مقایسه نمودیم.

در این جلسه به تکمیل بحث خواهیم پرداخت.

# مروری بر فرمایش محقق خوئی

اگر عامی داشته باشیم که شمول زمانی داشته باشد و در یک زمان خاص، فردی از تحت آن خارج شده باشد، بعد از زمان خارج شده، آیا به عموم عام تمسک می­شود یا به استصحاب حکم خاص؟

محقق خوئی[[1]](#footnote-1) فرمایش مرحوم شیخ و محقق خراسانی در تفصیل بین مفرّد بودن و نبودن زمان در عام را، به تفصیل بین استغراقی و مجموعی بودن عام تفسیر نمودند و سپس اشکال نمودند که این تفصیل دارای اشکال است چون تفصیل مذکور مخالف با قاعده­ای است که در بحث عام و خاص ثابت است مبنی بر این که بین عام استغراقی و مجموعی در تمسک به عموم تفاوتی وجود ندارد و در هر دو می­توان به اصاله العموم تمسک کرد.

## توجیه محقق نائینی نسبت به تفصیل مرحوم شیخ انصاری

ایشان در ادامه می­فرماید محقق نائینی با توجه به این که مطلب مذکور را خلاف قاعده دانسته به ذکر توجیهی برای پراخته­اند مبنی بر این که هر چند ظاهر بدوی کلام مرحوم شیخ در رسائل تفصیل بین عام مجموعی و عام استغراقی است اما با توجه به مطالبی که در بحث خبار غبن مکاسب ابراز داشتند مقصودشان از تفصیل مذکور، تفصیل بین قید متعلق حکم و قید خود حکم بوده است یعنی بین جایی که زمان و استمرار، قید خود حکم باشد و جایی که زمان و استمرار قید متعلق حکم باشد فرق است.

محقق خوئی در توضیح کلام محقق نائینی می­فرمایند یک حکم همانند وجوب نیاز به متعلق و موضوع دارد که مثال متعلق، صوم و مثال موضوع، مکلف یا ماء یا حجراست.

طبق اصطلاح محقق نائینی موضوعِ حکم، امری است که مفروض الوجود ملاحظه می­شود و با فعلیتش، حکم فعلی می­شود بر خلاف متعلق که در احکام تکلیفی، حکم بعد از فعلی شدن، به ایجاد آن تحریک می­کند یعنی به صدد آن است که متعلقی که قبل از امتثال موجود نیست ایجاد شود.

محقق خوئی در ادامۀ تقریب کلام محقق نائینی می­فرمایند:

و حيث إنّ الموضوع غالباً من الجواهر غير المتقدرة بالزمان، لا يعقل كون الزمان مفرّداً له، فانّ الماء يوم الجمعة و يوم السبت شي‏ء واحد لا فردين من الماء، و كذا غيره من الموضوعات الخارجية.

یعنی با توجه به این که موضوعات احکام، غالباً از جواهر غیر متقدره به زمان هستند معقول نیست زمان مفرِّدشان باشد چون آب روز جمعه با آب روز شنبه دو فرد از آب نیستند بلکه یک فرد از آب هستند؛ مطلب مذکور در سائر موضوعات خارجیه نیز صادق است.

بنابراین مفرِّدیت زمان تنها در متعلق حکم و خود حکم قابل تصویر است چون حکم یک امر اعتباری است که امرش به ید شارع بوده و می­تواند آن را مقید به زمان ملاحظه کند به نحوی که حکم در یک زمان، با حکم در زمان دیگر، دو فرد از حکم باشند؛ و می­تواند آن را امری وحدانی و غیر مقید به زمان در نظر بگیرد به نحوی که حکم در جمیع ازمنه یک حکم وحدانی محسوب شود.

همچنین در متعلق حکم همانند صوم، شارع مقدس می­تواند امساک مقید به زمان خاص را متعلق وجوب قرار دهد و می­تواند آن را به نحو مستمر متعلق وجوب قرار دهد مثل امساک از غیبت که به شکل مستمر واجب است.

ایشان در ادامه می­فرمایند در عموم زمانی گاهی استمرار در متعلق اخذ می­شود و حکم بر آن وارد می­شود مثل این که مولا می­گوید: «الصوم الأبدی واجب» ولی یک وقت، استمرار بر حکم وارد می­شود و حکمی از احکام آن می­شود مثل این که مولا می­گوید «یجب علیکم الصوم» سپس می­گوید: «إن هذا الحکم أبدی» در نتیجه حکم موضوع استمرار می­شود.

در فوائد الاصول[[2]](#footnote-2) تعبیری خاص وارد شده به این که گاهی حکم بر استمرار وارد می­شود، در نتیجه استمرار به تعبیر ایشان تحت دائره الحکم است و گاهی استمرار وارد بر حکم می­شود در نتیجه استمرار فوق دائره الحکم است؛ این تعبیر در کلام محقق خوئی بکار نرفته است.

### تفاوت بین ورود استمرار بر حکم و أخذ آن در متعلق

ابشان می­فرماید این که استمرار وارد بر حکم باشد یا مأخوذ در متعلق باشد، از دو جهت فرق دارد:

1. استمراری که متعلق اخذ می­شود، با اطلاق همان دلیلی که بیانگر حکم است، اثبات­پذیر می­باشد اما استمراری که در حکم أخذ می­شود، با اطلاق همان دلیل اثبات­پذیر نبوده و نیازمند متمم جعل می­باشد.
2. تفاوت دوم در ما نحن فیه است؛ در جایی که استمرار قید متعلق است، بعد از این که یک فرد در یک زمان از تحت دلیل خارج شده و حکم مورد نظر در مورد آن فرد تخصیص خورد، نسبت به ما بقی ازمنه می­توان به عموم عام تمسک نمود اما در جایی که استمرار قید خود حکم باشد، بعد از تخصیص نمی­توان به عموم تمسک کرد چون در جای خودش گفته­ایم که اگر استمرار قید نفس حکم باشد، چنانچه در اصل حکم شک کنیم، نمی­توانیم به دلیل استمرار تمسک کنیم.

### بررسی فرمایش محقق نائینی

ایشان بحث را ادامه می­دهد اما پیش از ورود به ادامۀ بحث و اشکالات محقق خوئی به فرمایش محقق نائینی، به چند نکتۀ جزئی، و یک نکته در توضیح اصل مطلب محقق نائینی اشاره می­شود.

#### امکان اخذ قید زمان در نفس موضوع

یک نکتۀ جزئی در مورد فرمایش محقق نائینی عبارت از این است که ایشان ادعا نمودند با توجه به این که موضوعات خارجیه از جواهر هستند نمی­توانند مقید به زمان شوند.

این ادعا برای ما نامفهوم است چون به طور مثال در قضیۀ «اکرم زیداً» همچنانکه می­توان وجوب اکرام امروز را غیر از وجوب اکرام فردا به حساب آورد، می­توان موضوع این وجوب اکرام یعنی خود زید را نیز متعدد به حساب آورد.

همچنین در قضیۀ »انفق علی زوجتک فی کل یوم» همچنانکه می­توان هر روز را قید وجوب انفاق قرار داد، می­توان آن را قید خود زوجه نیز اعتبار کرد.

این نکته را در نظر داشته باشید که زوجیت یک حکمی است که مصبّ آن ذات زوجه است و مثلا در ازدواج موقت ممکن است هند امروز زوجه باشد ولی هند فردا زوجه نباشد لذا هند امروز غیر از هند فردا ملاحظه می­شود چون امروز مصبّ حکم زوجیت و فردا مصبّ عدم زوجیت است و باید دانست مقصود از تعدد هند امروز و هند فردا، تعدد در عالم اعتبار و عالم موضوعیت است نه تعدد در عالم تکوین.

مثال دیگر طهارت و نجاست لباس است که این لباس واحد ممکن است در عالم اعتبار و موضوعیت، متعدد ملاحظه شده و لباس امروز مصبّ حکم به طهارت و لباس فردا مصبّ حکم به نجاست واقع شود.

خلاصه این که همانطور که می­توان امروز و فردا را قید خود حکم قرار داد، می­توان آن را قید نفس موضوع دانست و اساساً در جایی که حکم متعدد باشد لاجرم موضوعش نیز متعدد خواهد شد چون ترتب حکم بر موضوع، همچون قضیۀ حملیه است که گفته می­شود «هذا الثوب طاهر» و «هذا الثوب نجس»، که تعدد وصف طهارت و نجاست لاجرم به معنای تعدد لحاظ در هذا الثوب است و الا لباس واحد بدون لحاظ تعدد نمی­تواند مصبّ دو حکم متضادّ قرار گیرد. پس می­توان امروز و فردا را نه قید حکم بلکه قید موضوع قرار داد چون زید نسبت به امروز و فردا اطلاق احوالی دارد و این اطلاق احوالی مصحح آن است که امروز و فردا را قید خود زید قرار دهیم پس اگر شارع مقدس زید امروز را غیر از زید فردا ملاحظه کند هیچ اشکالی ندارد.

ممکن است توهم شود وحدت و تعددی که در موضوع استصحاب مطرح است، وحدت و تعدد در ذات موضوع است نه موضوع در عالم اعتبار و موضوعیت و همانطور که محقق نائینی فرمودند ذات موضوع تعدد بردار نیست؛ اما این توهم صحیح نیست چون بحث محقق نائینی و محقق خوئی مربوط به وحدت و تعدد در موضوع استصحاب نیست بلکه مربوط به ملاک تمسک به عام است لذا با غمض عین از این که پیش­فرض این دو بزرگوار در بررسی کلام مرحوم شیخ صحیح است یا نه توهم ذکر شده صحیح نمی­باشد. علاوه بر این که حتی در موضوع استصحاب نیز یکی از مثال­های معروفی که برای وحدت و تعدد به حسب درک عرف یا درک عقل یا لسان دلیل، مطرح می­کنند مثال آب متغیر است که اگر تغیر را قید آب بدانیم، با زوال تغیر موضوع متعدد شده و نمی­­توان استصحاب را جاری کرد اما اگر تغیر را ظرف بدانیم، با زوالش، آب غیرمتغیر همان آبی است که سابقاً متغیر بود در نتیجه یک موضوع واحد محسوب می­شود لذا در بحث وحدت و تعدد موضوع استصحاب نیز محل بحث و اختلاف است که آب به عنوان یکی از جواهر، در حالت تغیر و عدم تغیر دو موضوع محسوب می­شود یا یک موضوع.[[3]](#footnote-3)

خلاصه این که اگر بخواهیم تفصیلی قائل شویم، باید موضوع و متعلق حکم را در یک طرف و نفس حکم را در طرف دیگر قرار دهیم هر چند این نکته، یک نکتۀ جزئی بوده و تأثیر خاصی در بحث ندارد.

#### امکان اخذ قیود متأخر از حکم در نفس حکم

نکتۀ دیگر آن است که اصل تفکر محقق نائینی مبنی بر این که تقسیمات مربوط به خود حکم، نمی­توانند در خود حکم اخذ شوند مطابق دیدگاه مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری نیز بوده است لذا ممکن است هر دو بزرگوار این تفکر را از شیخ دیگری همچون میرزای شیرازی گرفته باشند چون در بسیاری از موارد تفکرات مشترکی که بین بزرگان وجود دارد برگرفته از شخص سوم است.

مرحوم حاج شیخ در درر در بحث تعبدی و توصلی[[4]](#footnote-4) و غیر آن، به شکل مفصل به این بحث پرداخته­اند که تقسیمات مربوط به خود حکم به دلیل تأخر رتیه­ای که نسبت به خود حکم دارد و نسبت به تقسیمات موضوع و متعلق دو مرتبه تأخر دارد، در هنگام خود حکم، قابل ملاحظه نیستند و از آن رو که اطلاق و تقیید عدم و ملکه هستند در این گونه موارد نمی­توان به اطلاق دلیل تمسک کرد چون اساساً صلاحیت تقیید وجود ندارد.

به عقیدۀ ما این تفکر ناتمام است و مجرد تأخر رتبۀ قیود مربوط به حکم، مانع از این نمی­شود که متکلم به هنگام حکم، این قیود را ملاحظه کند بنابراین ملاحظۀ قیود مربوط به تقسیمات حکم برای متکلم امکان داشته و می­توان به اطلاق دلیل برای نفی این قیود تمسک کرد.

#### دیدگاه حضرت آیت الله شبیری زنجانی دامت برکاته در بحث تقسیمات اولیه و ثانویه: بی­فائده بودن بحث مذکور

با صرف نظر از مبنای ما مبنی بر امکان ملاحظۀ قیود مربوط به حکم در خود حکم، آیت الله والد نکته­ای را متذکر می­شدند مبنی بر این که بحث مذکور از اساس بی­فایده است.

محقق خراسانی[[5]](#footnote-5) نیز در بحث تعبدی و توصلی فرموده است اعتبار قصد امتثال را با تمسک به اطلاق نفی کرد چون قصد امتثال در رتبۀ متأخر از حکم است و امکان اخذ آن در متعلق وجود ندارد و از آن جهت که امکان تقییدش وجود ندارد، نمی­توان از سکوت متکلم، اطلاق­گیری نموده و اعتبار قصد امتثال را نفی کرد چون در جایی که تقیید ممکن نباشد اطلاق نیز ممکن نیست در نتیجه دلیل لفظی بر نفی اعتبار قصد امتثال وجود ندارد؛ البته بحث از اطلاق مقامی، بحثی مستقل است ولی ایشان می­فرماید نفی اعتبار قصد امتثال از خود دلیل قابل استفاده نبوده و نیازمند یک بیان مستقل است.

آیت الله والد می­فرمودند این بیان مستقل لازم نیست به شکل منفصل باشد چون متکلم می­تواند در همین کلام در یک بیان مستقل ولی متصل به اصل حکم، قصد امتثال را نیز لازم بشمارد؛ مثلاً می­تواند بگوید «صلّ و لتکن صلاتک بقصد الامتثال» بنابراین اگر متکلم سکوت نموده و یک بیان مستقل و متصل بر لزوم قصد امتثال بیان نکند می­توان گفت قصد امتثال را لازم نمی­دانسته؛ پس حتی اگر اخذ قصد امتثال در خود دلیل امکان نداشته باشد، از آن جهت که اخذ آن در یک دلیل متصل امکان­پذیر است، و ظهور کلام بعد از اتمام آن منعقد می­شود، اخذ قید در بیان مستقل متصل همان فائده را داشته و بحث مفصلی که از امکان و عدم امکان اخذ آن در خود دلیل شکل گرفته اساساً تأثیری در نتیجۀ بحث ندارد چون متکلم می­تواند در یک بیان متصل همان قید را اخذ نماید که اگر آن را قید کند ظهور کلام از ابتداء مقید و مضیق می­شود چون تا وقتی کلام به پایان نرسیده ظهوری برایش منعقد نمی­شود.

خلاصه این که اولاً ما اصل این تفکر را ناتمام دانسته و گفتیم اخذ قیود متأخر از حکم، در خود حکم بلامانع است؛ ثانیاً به فرمایش آیت الله والد این بحث، بی فائده است چون لازم نیست اخذ قید مورد نظر، در یک دلیل منفصل صورت گیرد.

مرحوم آقای صدر نیز بحث سودمندی را مطرح نموده و از آن نتایجی گرفته­اند.

ایشان می­فرمایند مخصص متصل به معنای چیزی که متصل به کلام است و مانع شمول کلام می­باشد به سه شکل است:

1. گاهی متکلم عدم شمول را به شکل تقیید بیان می­کند همچون »اکرم العالم العادل» که عالم را به عادل قید زده است.
2. گاهی متکلم عدم شمول را به شکل استثناء بیان می­کند همچون «اکرم کل عالم الا الفساق منهم».
3. شکل سوم آن است که مخصص در یک کلام مستقل اما متصل بیان شود همچون «اکرم کل عالم و لا تکرم الفساق منهم».

توجه به این نکته در بسیاری از مباحث مهم است که مخصص متصل لازم نیست به شکل تقیید یا استثناء باشد بلکه می­توان به شکل کلامی مستقل اما متصل، عدم شمول را بیان کرد چون تا وقتی کلام به طور کامل تمام نشود ظهوری برای کلام منعقد نمی­شود و این مطابق فرمایش آیت الله والد است.

ما در همین موضع این بحث را مطرح می­کردیم که مخصص مستقل متصل، در چه مرحله­ای از ظهور تأثیرگذار است؛ در آن بحث بین مراد استعمالی بدوی و نهایی تفکیک نموده و می­گفتیم این مخصص، ممکن است در مراد استعمالی نهایی تأثیر گذار باشد اما حتی اگر چنین تفکیکی را مطرح نکنیم بهر حال روشن است که در مرحلۀ مراد تفهیمی اثرگذار است یعنی متکلم در نهایت با این کلام به مخاطب وجوب نماز مقید به قصد امتثال را افهام می­کند؛ به عبارت دیگر اطلاق در مراد تفهیمی جاری می­شود در نتیجه اگر متکلم کلامش را به اتمام رساند و هیچ مخصصی ولو به نحو مستقل در کلامش بیان نکند، مراد تفهیمی مطلق می­شود لذا همانطور که آیت الله والد فرمودند این بحث فایده­ای ندارد چون فرقی ندارد اعتبار قصد امتثال در همان جمله بیان شود یا در یک جملۀ مستقل متصل.

محقق خوئی در مقام اشکال به فرمایش محقق نائینی مطالبی را مطرح می­کنند که روحش به عدم پذیرش مبنای محقق نائینی مبنی بر عدم امکان اطلاق در تقسیمات ثانویه بازگشت دارد لذا در حقیقت اشکالشان مبنایی است که اشکالشان \_با صرف نظر از جزئیاتی که در آینده مطرح خواهیم کرد\_ وارد است هر چند لحن اشکال ایشان به شکل اشکال بنایی است لذا بهتر بود به شکل روشن می­گفتند ما مبنای شما را قبول نداریم نه این که با پذیرش مبنا اشکال بنایی می­کنیم.

ما نیز با محقق خوئی هم عقیده­ایم و مبنای محقق نائینی را ناتمام می­دانیم البته آیت الله والد نکته­ای بسیار ساده اما جالب را مطرح نمودند که انسان گاهی از همین نکات ساده غفلت می­کند و همین نکتۀ ساده نشان می­دهد این حجم عظیمی که در کتب اصولی به این بحث اختصاص داده شده بی­فایده است. البته این بحث به لحاظ علمی بسیار مهم و سودمند است و درک انسان را از نحوۀ شکل­گیری حکم در ذهن قانونگذار را ارتقا می­دهد اما ثمرۀ عملی ندارد.

1. مصباح الأصول ( طبع موسسة إحياء آثار السيد الخوئي )، ج‏2، ص: 260 [↑](#footnote-ref-1)
2. فوائد الاصول، ج‏4، ص: 536 [↑](#footnote-ref-2)
3. چینش مطالب در این پاراگراف و پاراگراف قبل بر اساس فهم مقرّر از کلام استاد می­باشد چون کلام استاد در این قسمت قدری مشوش بود. [↑](#footnote-ref-3)
4. درر الفوائد ( طبع قديم )، ج‏1، ص: 61 [↑](#footnote-ref-4)
5. كفاية الأصول ( طبع آل البيت )، ص: 75 [↑](#footnote-ref-5)